داستان دو فصل

سیدعلی میرفتاح

پریسا و دایی‌اش-۵

ماه تجدیدی‌ها

جهان را رسم و آیین تازه گشته است/ جهان را ظلم بی‌اندازه گشته است... بحث ۱۰ سال و ۲۰ سال و ۳۰ سال و... نیست، دنیا هر روز در حال تغییر است و با چنان شتاب و سرعتی تغییر می‌کند که نسل‌ها از هم عقب می‌مانند و به گرد راه هم نمی‌رسند. فاصله و افتراق امروزی‌ها و دیروزی‌ها چنان است که نه‌فقط شرایط و حال و روزشان از هم متفاوت است، بلکه دیگر زبان هم را نیز نمی‌فهمند و همدیگر را درک نمی‌کنند. دعوای بچه‌ها و والدین‌شان را- به یک اعتبار- به حساب همین جدایی نسل‌ها از یکدیگر بگذار که پنداری نمایندگان دو گروه از دو دنیای دور از هم‌اند که حالا به اجبار زیر یک سقف گرد آمده‌اند و ناچارند از خیر فهمیدن و فهمیده شدن بگذرند و صرفاً یکدیگر را تحمل کنند. نسل‌ها چنان جدا از هم افتاده‌اند که گویی هیچ اشتراکی با هم ندارند؛ اینها زبان هم را نمی‌فهمند، نیازهای هم را درک نمی‌کنند و حتی رخت‌هایشان زیر یک آفتاب خشک نمی‌شود. می‌ترسم حرف دلم را بزنم وگرنه می‌گفتم که اینها حتی به یک قبله نماز نمی‌کنند. نسل‌ها گویی قطب‌های هم‌نامی هستند که جز دفع متقابل، تقدیر دیگری ندارند... با این همه اما من و تو، نمایندگان غیررسمی دو نسل دور از هم، در گوشه‌ای از صفحات روزنامه زانو به زانوی هم نشسته‌ایم، بلکه با مرور خاطرات یکدیگر راهی بیابیم برای ورود به دنیای هم و شناخت دنیایی ناشناخته. ما با هم بحث نمی‌کنیم، برای هم دلیل نمی‌آوریم، استدلال نمی‌کنیم و یکدیگر را به چالش نمی‌کشیم، بلکه سعی می‌کنیم با مرور خاطرات، یکدیگر را شریک غم و شادی هم کنیم و احساسات‌مان را برای گذشته و حال همدیگر خرج کنیم. کار ما با گفت‌وگو به جایی نمی‌رسد، در عوض با تماشای تصاویری از کودکی‌مان، دل برای هم می‌سوزانیم و اشک برای هم می‌ریزیم و گاهی از خنده روده بر می‌شویم. گویی کودکی‌مان تصویر دلنشینی است که زیادی به هم نزدیک است؛ آنقدر نزدیک که می‌توانیم مجذوبش شویم و ساعت‌ها تماشایش کنیم. ظاهراً خاطرات تنها مفری است که می‌توان از ظاهر متناقض و متنافر این روزها دور شد و به باطن یکرنگ آن نزدیک شد. اینجا تنها جایی است که می‌توان فریب ظاهر را نخورد و پی به باطن یکرنگ و یکپارچه برد. گرفتی چه می‌گویم؟

من و تجدیدی و شهریور

۱- تجدیدی مال دانش‌آموز بود نه مال بقال و چقال. این را توی عالم بچگی برای خودم توجیه تراشیده بودم که آوردن تجدیدی را موجه جلوه دهم. خودم خیلی زود توجیه شدم، اما پدرم نه‌تنها توجیه نشد، بلکه مرا به گستاخی متهم کرد و تا جا داشتم، کتکم زد. تنبیه برای تجدیدی جای خود محفوظ، من علیحده کتک خوردم که چرا به جای اینکه سر در گریبان باشم و شرمنده و خجل، سر بالا کرده‌ام که «چه عیبی دارد مگر؟ تجدیدی مال دانش‌آموز است و آنقدر فراگیر بوده که برایش قانون و تبصره تصویب کنند و یک ماه از سال را به آن اختصاص دهند.»

۲- غیر از دو سه سال اول دوران ابتدایی، من تا خود کلاس ششم متوسطه، همیشه کارم به شهریور می‌کشید و سه ماه تعطیلی زهرمارم می‌شد. هنوز هم از شهریور بدم می‌آید. یاد آن همه اضطرابی می‌افتم که شب‌های کوتاه تابستان به جانم می‌افتاد و عیش کودکانه‌ام را منغص می‌کرد. شب‌ها همه بالای پشت بام ساعت‌ها می‌گفتند و می‌خندیدند و بازی‌های بی‌تحرک می‌کردند. حیف بود که خیلی زود زیر پشه‌بند به خواب رفت و زیبایی شب‌های تابستان را درک نکرد... و من هم از همان اول متوجه اهمیت این زیبایی و ذوق رختخواب بردن به بالای بام را داشتم، اما هر شب همین که اندکی صدای خنده و بازی، آرامش خواب بزرگ‌ترها را به هم می‌زد، یکباره سنگینی تحمل‌ناپذیر دستی را بر پس گردن خود حس می‌کردم... ته ذهنم تلخ می‌شد و پشت سرم بی‌حس می‌شد و بعد گزگز می‌کرد و بعد هم کمی درد می‌گرفت. درد پشت کله چیز زیادی نبود، درد اصلی در خیط شدن و کنف شدن و شرمنده شدن بود که با این صدای مرعوب‌کننده توام می‌شد: «این کارا به جای درس خوندنته؟ می‌خوای رفوزه بشی و سر همون کلاست درجا بزنی؟ بشین درست رو بخون، اگر نه بگیر بکپ و مزاحم کپه سر برندار بقیه نشو...»

۳- من خنگ نبودم، لااقل خنگ‌تر از بقیه نبودم. اما نمی‌دانم چه سری بود که توی خردادماه از پس همه امتحانات یکجا برنمی‌آمدم. اولش یکی دوتا تجدیدی روی شاخم بود، بعد در سال‌های بالاتر این تعداد به هفت هشت‌تا هم رسید. یک بار هم تمام‌مواد شدم. از روی حماقت نبود اما یک جورهایی به این تمام‌مواد شدن افتخار می‌کردم و این صفت را یک وضعیت ویژه و منحصر به فرد برای خود تلقی می‌کردم. برای اینکه به دیگران ثابت کنم خنگ نیستم، پشتش گذاشتم و تنها با استفاده از یک تک‌ماده قبول شهریور شدم. از اینکه گوشه کارنامه‌ام الفاظی مثل تک‌ماده و تبصره می‌آمد، کلی حال می‌کردم، اگرچه بابت هر غرور احمقانه‌ام کلی تنبیه و تحقیر می‌شدم.

۴- تجدیدی به خودی خود عیبی نداشت. مشکلش این بود که تابستان را از آدم می‌گرفت. این‌طور نبود که خودم را بابت چندتا تجدیدی ناقابل از بازی و شیطنت و کار و شاگردی محروم سازم. نه، همه این کارها را می‌کردم اما از یک سو باید پنهانی و دور از چشم تیزبین پدرم می‌کردم، از سوی دیگر خودم هم یک ناراحتی و دلهره داشتم که بخشی از خوشی و شادی‌ام را کم می‌کرد. اولین باری که عقل‌رس شدم و شعر حافظ را خواندم که «مرا در منزل جانان چه امن عیش چون هردم/ جرس فریاد می‌دارد که بربندید محمل‌ها»، این بیت را بیان روشنی از حال و روز یک تجدیدی نگران و ملتهب یافتم. من هم در تمام تابستان‌های زندگی‌ام، حتی همین حالا، هیچ امن عیش ندارم و مدام در دلم آشوب است که اگر تجدیدی‌ها را نتوانم جبران کنم چه می‌شود؟ حتی حالا هم که ظاهراً از تجدیدی و امتحان خبری نیست. شهریور به شهریور تمام اضطراب عالم به وجودم سرازیر می‌شود.

۵- اولین درس‌های ریاکاری را در همین شهریورماه یاد گرفتم. توی آن گرمای طاقت‌سوز چه کسی حوصله درس خواندن داشت که من داشته باشم؟ بزرگ‌ترها یکی دو ساعت از ظهر گذشته، ناهار را که می‌خوردند، زیر باد پنکه، چرتی می‌زدند تا وقت خربزه و چای عصرگاهی فرارسد. توی زندان آلکاتراز اگر اسیر می‌شدم بهتر از این بود که پدرم مجبورم کند بنشینم و مساله حساب حل کنم: «شهرام به بهرام اینقدر داد، بهرام از شهرام آنقدر گرفت، حساب کنید که بهرام و شهرام هر کدام چقدر دارند یا ندارند؟» چقدر به این شهرام و بهرام فحش رکیک زیر لبی می‌دادم که تابستانم را به گند کشیده بودند. بزرگ‌ترها همین طوری الکی هم عصبانی و مترصد تنبیه بدنی بودند، وای به اینکه با یک صدای اضافه و حرکت نابخردانه چرت‌شان را پاره می‌کردی و اعصاب‌شان را به هم می‌ریختی. و من این کار را زیاد کردم... یک بار که پدرم را از خواب پرانده بودم، ریاکارانه خود را مشغول درس خواندن نشان دادم و هیچ به روی خود نیاوردم که مرتکب قبیحی شده‌ام. پدرم کنجکاوانه بالای سرم رسید و چیزی دید که من ندیده بودم. من ادای درس خواندن درمی‌آوردم، حال آنکه کتاب مقابلم سر و ته بود. دوباره ته دهانم تلخ شد و...

حالا نوبت پریسا

این جوری یه خرده نامردی‌یه. ببخشید!، اما شما خیلی خوب می‌نویسین و من خیلی بد. این جوری هر کی این صفحه رو بخونه، محل هاپو هم به من نمی‌ذاره. ضمن اینکه شما همه رو اونقدر خسته می‌کنید که تا نوبت به پریسا می‌رسه، دیگه کسی حوصله خوندن نداره. خب یه خرده کمتر بنویسین و جا برای من هم بگذارین بد هم نیست‌ها...

۱- تجدیدی راستشو بخواین من یه بار بیشتر نیاوردم. اونم مامان و بابا خیلی بیشتر از من ناراحت بودن و خودشون گفتن به کسی چیزی نگیم. برای همین هم شما خبر ندارید که بنده هم یک بار عربی رو گرفتم چهار و بیست و پنج. تقصیر من نبود، هیچ چی از این زبان تو کله‌م نمی‌رفت که نمی‌رفت. اگه شما به بهرام و شهرام فحش بد دادین، من صد برابرش رو به عمرو و زید دادم. بابااینا برام معلم سرخونه گرفتن، اما تو کله‌م نمی‌رفت که نمی‌رفت. آخرش هم مامان رفت یه جوری دم مدرسه رو دید که یه ده دادن و خلاصم کردن. بعدش تا دیپلم، هر جا به عربی می‌رسیدیم، مامان یه جوری دمشون رو می‌دید.

۲- از خواب بعد از ظهر متنفرم. از اینکه بعد ناهار مردا دراز میشن و خرخر می‌کنن حالم بد میشه. اگه یه روز بخوام برم خونه بخت، با اون شاهزاده سوار اسب سفید، شرط می‌ذارم که بعد از ناهار دراز نکشه، که آه بکشه حق طلاق با من.

۳- شما چقدر کتک می‌خوردین؟ اصلاً به آقاجون خدابیامرز نمی‌اومد که اینقدر دست بزن داشته باشه. البته خوب یه خرده عیب از شما هم بوده، اما نمی‌گفتن این پس‌گردنی‌ها ممکنه باعث شه بچه‌شون فلج نخاعی بشه؟

۴- حسرت به دلم مونده که یه شب بریم پشت بوم. واقعاً که باید یه حال خوبی داشته باشه. شبای تابستون، بالای پشت بوم. بازی قایم‌باشک... واقعاً چه حالی داره. البته ما هم الان دیگه اصلاً پشت بومی نداریم. با این همه کولر و دیش و آنتن و سیم، جای راه رفتن هم نیست، چه برسه به خوابیدن. ولی خونه عزیزاینا هنوز میشه خوابید. اما مامان میگه نرده نداره، اعتباری نیست. ضمن اینکه یه بار که خیلی اصرار کردم عزیز صداش دراومد که «دختر که اینقدر چل نمیشه.»

۵- من هیچ وقت معنی تابستون و سه ماه تعطیلی رو نفهمیدم. برای اینکه تا مدرسه تموم می‌شد، کلاسای کوفتی فوق برنامه و تقویتی و آمادگی و کنکور و کامپیوتر و زبان و تربیت بدنی و گل چینی و سفالکاری و... شروع می‌شد. اونقدر کلاس رفتم و میرم که اگر یه روز دانشگاهم تموم شه، احساس افسردگی می‌کنم. تابستون از نظر من فقط همون یه هفته ۱۰ روزی‌یه که با کل فامیل میریم شمال. چون بقیه‌ش‌رو من سر یه کلاس نشستم و دارم یه چیز خیلی مهم یاد می‌گیرم. تقریباً جز عربی من همه چی بلدم.

غیرانتفاعی یا دولتی

انتخاب با جیب شماست

صبا صراف

بیش از ۱۴ میلیون دانش‌آموز در کمتر از چند روز دیگر تمام نیمکت‌های خالی مانده مدارس را پر می‌کنند و باز صدای صبحگاهی مدارس از کوچه‌ها شنیده می‌شود. زنگ مدرسه به صدا درمی‌آید و بار دیگر ماه مهری شروع می‌شود برای همه خاطرات تلخ و غیرتلخ بچه‌های ایرانی از مدرسه؛ ۲۰ درصد جمعیت ایران تنها چند روز دیگر برای پایان دادن به کلاس‌ها، تفریح و سفرهای تابستانی فرصت دارند و دو برابر این ۱۴ میلیون بچه مدرسه‌ای، پدرها و مادرهایی هستند که از همان چند ماه قبل به تکاپوی مهر و باز شدن مدارس افتاده‌اند و دغدغه آن که فرزند خود را در کدام مدرسه ثبت نام کنند، به بهتر بودن مدرسه فکر کنند یا به نزدیکی، دوستان بچه‌ها را در نظر بگیرند یا معلم‌ها را، از حالا به فکر کنکور باشند یا نباشند، اصلاً برای ثبت نام به مدارس غیرانتفاعی بروند یا دولتی! اگر غیرانتفاعی است که باید از چند ماه پیش دست به کار شد، کمی دیر بجنبند نام‌نویسی در مدرسه را از دست داده‌اند و باید به فکر ثبت نام در انواع دیگر مدرسه باشند. البته این روزها تراکم این نوع مدارس هم زیاد است و خیلی از خانواده‌ها شاکی هستند. به طوری که ساناز دانش‌آموز کلاس دوم دبیرستان می‌گوید: «من یه کم دیرتر از بقیه ثبت نام کردم، برای همین من و دو نفر دیگر که آنها هم مثل من بودند تا آخر سال هم نتوانستیم جای مناسب پیدا کنیم و هر روز به دنبال صندلی بودیم.»

رفتن به مکتب‌خانه‌های قدیم، خواندن سعدی، حافظ، شاهنامه و قرآن، چندتایی هم حساب و هندسه رسم درس خواندن قدیمی‌هایی بود که بعدها پدربزرگ‌ها و مادربزرگ‌های ما شدند. اگر درس می‌خواندند به باسواد معروف می‌شدند و اگر درس نمی‌خواندند هم که بعد از مدتی چوب و فلک شدن می‌رفتند به دنبال زندگی اما در زندگی امروز درس خواندن بچه‌ها جزء اولین اولویت‌های هر خانواده‌ای است و انتخاب مدرسه یکی از مهم‌ترین فکرهای پدرها و مادرهاست. خیلی از خانواده‌ها نیز حتی اگر بچه‌هایشان به مدارس دولتی می‌روند اما دوست دارند فرزندان خود را به مدارس غیرانتفاعی بفرستند. به گفته دکتر رضا مومنین مدیرکل مدارس غیردولتی آموزش و پرورش در سال تحصیلی که گذشت بیش از یک میلیون و ۸۸ هزار دانش‌آموز در ۱۵ هزار و ۱۲۷ مدرسه غیرانتفاعی درس خواندند؛ البته به نظر می‌رسد تعداد بیش از اینها باشد. مدرسه‌هایی که از نرخ پایه تعیین‌شده توسط آموزش و پرورش شهریه‌های خود را تعیین می‌کنند و به نرخ‌های بالاتر می‌رسند و هرچه مدرسه در مناطق به اصطلاح بالاشهری‌تر می‌رود قیمت‌های شهریه مدارس هم به نسبت‌های زیاد بالا می‌رود. شهریه مدارس غیردولتی هرساله پس از تصویب در شورای مرکزی نظارت بر شهریه مدارس غیردولتی روی سایت آموزش و پرورش شهر تهران قرار می‌گیرد. بر اساس این جدول کمترین شهریه امسال برای یک مدرسه ابتدایی ۶۵۰ هزار تومان و بیشترین آن برای پیش‌دانشگاهی چهار میلیون و ۴۰۰ هزار تومان است.

این قیمت بسته به مقطع تحصیلی متفاوت است و بر اساس اعلام رسمی آموزش و پرورش شهر تهران حداقل شهریه مدارس غیردولتی در تهران در دوره ابتدایی ۶۵۰ هزار تومان و حداکثر دو میلیون و ۳۲۰ هزار تومان است. حداقل شهریه مدارس غیردولتی در تهران در دوره راهنمایی نیز ۹۵۰ هزار تومان و حداکثر آن دو میلیون و ۶۶۰ هزار تومان است.

همچنین حداقل شهریه دبیرستان‌های غیردولتی در تهران بر اساس همین جدول منتشرشده در سایت سازمان آموزش و پرورش شهر تهران یک میلیون و ۲۰۰ هزار تومان و حداکثر آن سه میلیون و ۴۰۰ هزار تومان است. مهدی جلالی مدیر مدارس غیردولتی آموزش و پرورش شهر تهران در مورد چگونگی انتخاب این میزان شهریه گفت: «این شهریه‌ها بر اساس نوع منطقه، کیفیت کار مدارس، کلاس‌های فوق برنامه، نوع فضای آموزشی و درجه‌بندی مدرسه تعیین می‌شوند.» البته این شهریه‌ها نرخ‌هایی است که همان طور که اشاره شد توسط آموزش و پرورش تعیین شده اما مدارسی که شهریه‌های سنگین‌تر می‌گیرند در تهران کم نیستند، به طوری که مدرسه‌ای در منطقه ۳ تهران شهریه‌ای برابر با ۱۷ میلیون تومان دارد.

جمعیت کمتر، امکانات بیشتر

با همه این نرخ‌ها و قیمت‌ها خیلی از خانواده‌های ایرانی اگر به قول معروف دست‌شان به دهن‌شان برسد، بچه‌های خود را در مدارس غیرانتفاعی می‌گذارند؛ یکدست بودن بچه‌ها از نظر فرهنگی و طبقاتی در این مدرسه‌ها، همین طور اعتقاد به بهتر بودن معلم‌ها و امکانات بیشتر در این فضاهای آموزشی و جمعیت کمتر دلایلی است که خانواده‌ها ترجیح می‌دهند فرزندان خود را در مدارس غیرانتفاعی ثبت نام کنند. پسر معصومه که دوران دبستان و راهنمایی‌اش را در مدرسه دولتی درس خوانده از معلم‌ها و مدرسه هم راضی بوده اما می‌گوید: «در مدارس دولتی همه جور بچه‌ای بود و خیلی دوست نداشتم آنجا بمانم.» و ادامه می‌دهد: «البته یک دلیل دیگرش هم کنکور بود چون غیرانتفاعی‌ها بیشتر به درس اهمیت می‌دهند و بچه را متوجه کنکور می‌کنند.» به نظر او درصد قبولی دانش‌آموزان مدارس غیرانتفاعی در کنکور بیشتر است. او دو مدرسه غیرانتفاعی در تهران را مثال می‌زند که در این دو سال اخیر حدود ۳۰ نفر رتبه زیر هزار داشته‌اند ولی می‌گوید در مورد پسر خودش با وجود تعریف‌هایی که می‌شد خیلی از این بابت از مدرسه راضی نبود.

پروین نیز به خاطر رسیدگی و توجه بیشتر به بچه‌ها و امکانات بهتر، مدرسه غیرانتفاعی را برای دخترش انتخاب کرد. او می‌گوید: «خب زمان ما امکانات آنقدر نبود و بیشتر سختی می‌کشیدیم، حالا که نوبت به بچه‌هایمان رسیده دل‌مان می‌خواهد در رفاه و راحتی بیشتری درس بخوانند.» مهتاب هم امسال سال سوم دبیرستان است و دو سال است که مدرسه غیرانتفاعی می‌رود. او می‌گوید: «معلم‌ها خداییش بهتر درس می‌دهند اما اینجا تبعیض هم قائل می‌شوند، کافی است یکی یا دو بچه درس‌شان بهتر باشد، دیگر همه تاکید و توجه مدرسه به سمت آنهاست و کلی حساب رویشان باز می‌کنند.»

جمعیت زیاد، مدارس غیرانتفاعی را وارد گود کرد

بعد از پیروزی انقلاب بحث یکسان‌سازی مدارس مطرح شد و برای اینکه از به وجود آمدن نظام طبقاتی در آموزش و پرورش جلوگیری شود همه مدارس غیردولتی بر مبنای تصمیم شورای انقلاب منحل شدند و مسوولیت برنامه‌ریزی آموزشی کشور و نظارت بر اجرا بر عهده دولت افتاد. اما بعد از مدتی به خاطر رشد جمعیت که چندان متناسب با نیاز آموزشی نبود، همچنین مواجه شدن با کسر بودجه آموزشی و پرورشی در مدارس و همین طور شروع شدن جنگ ایران و عراق و محدودیت دولت در هزینه‌ها بار دیگر بحث مدارس غیردولتی مطرح شد و در نتیجه آن خردادماه سال ۱۳۶۷، قانون مدارس غیرانتفاعی که طی لایحه‌ای تسلیم مجلس شورای اسلامی شده بود، به تصویب رسید. و از این سال بار دیگر مدارس غیردولتی روی کار آمدند. بر اساس اساسنامه مربوط به این مدارس، سطح و هزینه‌های آموزشی، هرساله به پیشنهاد موسس یا موسسان و تایید آموزش و پرورش تعیین می‌شود. البته با وجود علاقه‌ای که در میان خانواده‌های ایرانی در مورد مدارس غیرانتفاعی وجود دارد، هنوز نسبت بچه‌هایی که در مدارس ایران به غیرانتفاعی می‌روند با توجه به آنچه آموزش و پرورش ارائه کرده بسیار پایین است اما باز هم طرفداران خود را دارد. و این مساله در شهرهای دیگر بیشتر دیده می‌شود، به عنوان مثال با توجه به سایت آماری شهر اصفهان ۸۲ درصد دانش‌آموزان آن به مدارس دولتی می‌روند و تنها ۱۸ درصد از آنها در مدارس غیرانتفاعی درس می‌خوانند. یا تحقیقی که در زنجان صورت گرفته نشان می‌دهد بین رضایتمندی والدین مدارس غیرانتفاعی و مدارس دولتی تفاوت معناداری وجود دارد و رضایتمندی مدارس دولتی نسبت به رضایتمندی والدین مدارس غیرانتفاعی بیشتر است. به طوری که مدیرکل مدارس غیردولتی آموزش و پرورش می‌گوید در سال گذشته تعداد دانش‌آموزانی که به مدارس غیرانتفاعی می‌روند، کمتر شده اما با این وجود باز هم تعداد مدارس غیرانتفاعی بیشتر شده و با ۰/۴۸ درصد رشد تحصیلی طی سال ۸۷ به سال ۸۸ روبه‌رو بوده است.

نگاه کارشناس

امان‌الله قرایی‌مقدم

دانش‌آموزان تک‌بعدی در مدارس غیرانتفاعی

مدرسه نقش اساسی و حیاتی در رشد ذهنی، عقلی و فکری کودکان دارد و بعد از خانواده اصلی‌ترین نقش را در تربیت کودک برعهده می‌گیرد. از نظر «ولوم» حیطه شناختی، روانی، حسی، حرکتی و عاطفی کودک در مدرسه صورت می‌گیرد، به خصوص دوران ابتدایی که از نظر مربیان بزرگ تعلیم و تربیت مانند «پیاژه»، «هربارت»، «لاپارد» و دیگران اساس شخصیت هر فرد است و پرورش جسمانی، ادراکی، بینشی، فکری و اعتقادی در مدرسه شکل می‌گیرد.

گروه‌های دوستان، کتاب‌های درسی، معلمان و مدیران هر یک در این فضا روی کودک اثر می‌گذارد. دانش‌آموز با سلسله مراتب خانواده، کوچکی و بزرگی و نقش‌های آنها آشنا می‌شود، با جمله بابا نان داد متوجه می‌شود که نقش پدر بیرون از خانه است و به این فکر می‌کند که نقش او مهم‌تر است و با جمله مامان انار دارد به این درک می‌رسد که نقش زن در خانه است.

در این میان باید گفت مدارس دولتی به لحاظ رشد شخصیت کودک و یادگیری‌های اجتماعی می‌توانند تاثیر بیشتری روی بچه‌ها بگذارند. من به عنوان فردی که ۴۰ سال است در زمینه تعلیم و تربیت تحقیق و تدریس کرده‌ام، شخصاً مدارس دولتی را بر مدارس غیرانتفاعی ارجح می‌دانم. دلیلم هم این است که در مدارس دولتی دانش‌آموزان از تمام اقشار جامعه در آن مشغول درس خواندن هستند و با تمام طبقات جامعه آشنا می‌شوند و در مقابل خود می‌بینند که کودکی دارد و کودکی ندارد؛ در حالی که در مدارس غیرانتفاعی دانش‌آموزان تنها با قشری آشنا می‌شوند که ثروتمندند. مثلاً فکر می‌کنند همه آدم‌ها ساعت ۱۰ صبح باید شیر و کیک بخورند یا سر ساعت دیگری میوه داشته باشند. در این حالت آگاهی اجتماعی چنین کودکی ضعیف می‌شود چون دیدگاه اجتماعی که به او می‌دهند همین است. در این مدارس کودک تک‌بعدی می‌شود.

اما مدارس دولتی در مسیر اجتماعی کردن، بینش و نگرش دادن به دانش‌آموز موثرتر عمل می‌کنند و شخصیت بچه‌ها از نظر درسی، شخصیتی، اتکا به خود و درک درست و صحیح از جامعه کامل‌تر خواهد بود و تبدیل به مردان و زنانی نخواهند شد که روی پر قو بزرگ شده‌اند. از سوی دیگر مدارس دولتی خودساخته‌تر هستند و معلمان در آنها به خاطر پول بیشتر یا سفارش مدیر یا خانواده کودک درس نمی‌دهند.

این اعتقاد بر اساس تئوری «ابن‌خلدون» و تئوری‌ای است که ژاپنی‌ها بر اساس آن رشد می‌کنند و معتقدند تا افراد سختی و رنج نکشند موفق نخواهند شد. دانش‌آموز نیز باید پخته شود.

«هربارت» در تئوری خود می‌نویسد: «باید فرد را طوری تربیت کنیم که میان مصلحت جمع و فرد تفاوتی قائل نشود.» این به این معنی است که فرد بین نفع شخصی و نفع جمعی تفاوتی نبیند و این نظریه مقابل نظریه‌ای است که به شخص می‌پردازد. این دیدگاه هربارت در مدارس دولتی بیشتر دیده می‌شود. ممکن است شما دختری زیبا و خوش‌اندام که بسیار مورد توجه باشد تربیت کنید اما به چیزهای دیگری که او باید یاد بگیرد توجهی نداشته باشید، در حقیقت بچه‌های این مدارس که گاهی با اصطلاح سوسول از آنها نام برده می‌شود، عملاً اگر به نسبت بخواهیم بسنجیم چیزی نخواهند شد.

در سنجش و اندازه‌گیری بحثی داریم که می‌گوییم اگر سوالات تشریحی باشد، هنگام تصحیح فرد می‌تواند به دلخواه بیشتری رفتار کرده یا تحت تاثیر عوامل بیرونی قرار بگیرد اما در سوالات تستی دیگر فرد نمی‌تواند دخالتی داشته باشد. با این مسائل خواستم به تفاوت میان مدارس دولتی و غیرانتفاعی اشاره کرده باشم.

البته باید گفت با توجه به جمعیت زیاد دانش‌آموزان، دولت ناچار به چنین کاری است و تا پایان برنامه پنج‌ساله مجبور است این دانش‌آموزان را به مدارس خصوصی بفرستد. اما پیشنهاد بهتر آن است که دولت به جای استفاده از مدارس غیرانتفاعی به معلمان و امکانات مدارس دولتی بیشتر رسیدگی کند. بهتر است آموزش و پرورش به این سمت برود که تا حدودی هزینه‌های تحصیلی را به تناسب شناخت از خانواده‌ها و منطقه‌ای که مدرسه در آن قرار دارد، با توجه به ثروت والدین بگیرد و مناسب با آن بین مدارس توزیع کند.

سودوکو شماره ۵۰

سودوکو Sudoku یک واژه ترکیبی ژاپنی به معنای عددهای بی‌تکرار است و امروزه به جدولی از اعداد گفته می‌شود که به عنوان یک سرگرمی رایج در نشریات کشورهای مختلف به چاپ می‌رسد.

قانون‌های حل جدول سودوکو:

۱- در هر سطر و ستون باید اعداد یک تا ۹ نوشته شود. بدیهی است که هیچ عددی نباید تکرار شود.

۲- در هر مربع ۳×۳ اعداد یک تا ۹ باید نوشته شود و در نتیجه هیچ عددی نباید تکرار شود.

	6			2	5		4	
9		1		4				6
			1				2	
8					3			
1	3						6	7
		9						4
	9				8			
3				9		7		8
	8		5	7			3	

حل سودوکو شماره ۴۹

1	6	9	5	4	7	8	3	2
2	8	4	1	6	3	5	9	7
3	7	5	9	8	2	4	6	1
4	2	8	7	1	9	3	5	6
6	9	7	8	3	5	2	1	4
5	1	3	4	2	6	7	8	9
8	5	2	6	9	4	1	7	3
7	3	6	2	5	1	9	4	8
9	4	1	3	7	8	6	2	5

جدول شماره ۱۰۴۲

افقی

۱- خارج از مرزهای کشور- از گناه می‌پرهیزد ۲- هر چیز که از زمین روید- نژاد، دودمان- بسیار ۳- تحفه- نطنز- لحظه‌ها- مقابل حاد ۴- جانوری با پوزه دراز و پوست قیمتی- نشانی- فریاد عدالت ۵- اندوه- درهم کردن تار و پود- گفت و شنود که از روی عصبانیت باشد ۶- پراکندن- گوشت کبابی- دریایی در ترکیه ۷- رقص فرنگی- سطل آب‌کشی- گروه ورزشی ۸- کاخ لویی سیزدهم در فرانسه- مردم جایی معین ۹- هوای فرنگی- آماس- قاطر ۱۰- پایتخت جمهوری فدرال آلمان- پیامبر خوش‌آوا- بین حنجره و ریه ۱۱- اولین رئیس‌جمهور ترکیه- تشنه در بیابان می‌بیند- من و تو ۱۲- آنچه معلم به شاگردان می‌آموزد- مریض نیست- شهری در استان خراسان رضوی ۱۳- هر یک از بخش‌های جداگانه یک مجموعه- اندوه، مصیبت- صندوق میت ۱۴- چین و چروک پوست- پست و فرومایه- نوعی جاده ۱۵- شکستنی ورزشی- گروهی از حشرات با بدن کشیده و بال‌های نازک.

عمودی

۱- کنایه از چیز بی‌ارزش یا شخص بی‌اهمیت است- میوه تلخ و شیرین ۲- دارای بسته‌بندی استوانه‌ای – حکمت فارابی و ابن‌سینا- رجحان ۳-میل خانم‌های باردار- نوعی ماشین فرانسوی- تایر خودرو ۴- نااهل- واگیر- خراسان قدیم ۵- سمت چپ- از نسبت‌های مثلثاتی- صدمتر مربع ۶- فرار حیوان- پایبند به عشق و دوستی- اهلی ۷- از گناهان کبیره- آرامش خاطر- اسباب نخ‌ریسی ۸- کهن‌ترین بخش ادبیاتی اوستا- دوم شخص مفرد- گشاده- توبه ۹- کاسه بزرگ- کالا- حیله ۱۰- چاک- پادشاه ریاضت‌کش پارسی ملقب به دیوبند و پدر جمشید جم که ۸۰۰ سال عمر کرد- نگهبان گله ۱۱- عصاره و شیره- علم طلسم- نوعی بازی برای سنجش مهارت در هدف‌گیری ۱۲- قاعده و شیوه- فاش شده- پایتخت سامانیان ۱۳- از اعداد ترتیبی- نام یکی از کتاب‌های اوستا- شارپ ۱۴- مهری در دل زن- بهترین اختیار- دوستی ۱۵- غم- نوعی روغن معطر برای براق کردن مو.۴

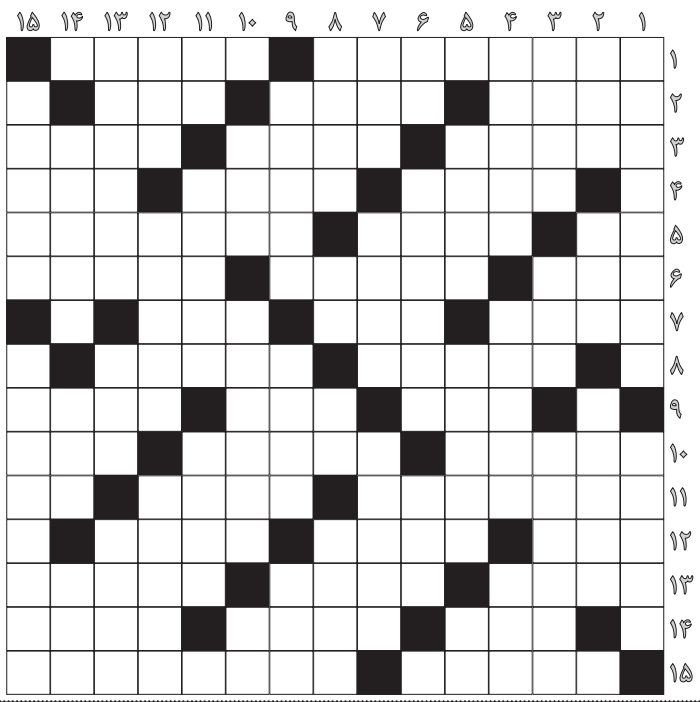
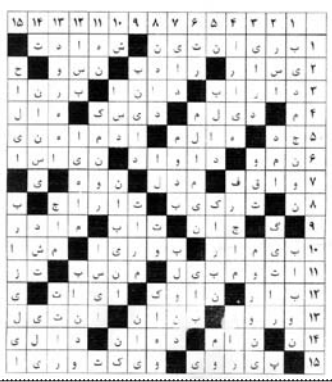
حل جدول شماره ۱۰۴۱